



پرسش ۱۲۲

۱- نظریه وحدت وجود و موجود را نقد کنید

۱- طبق (نظریه وحدت وجود و موجود) در جهان وحدت محض

حکم فراموشی، یعنی فقط یک موجود شغنی گیاه محقق دارد و آن

همان ذات اقدس اله است و اشیا دیگر مانند سراب

به دوغ خود را موجود نشان می دهند این نظر در منطق خود

مکرم است زیرا کثرت در عالم خارج آثار شدن مثبت و آثار

آن مساوی با نسیط است.

۲- نظریه (وحدت وجود و کثرت) را بیان دارید و پایه تخیلید

جواب: بر اساس نظریه وحدت وجود و کثرت موجود در جهان

وجود حقیقی یکی است و آن وجود واجب تعالی است

اما موجودات فراوانی تحقق دارند و موجود کثیر و متعدد است

این عقیده مبتنی بر اصل بودن ماهیت است که انتساب

به واجب دارد و با توجه به بطلان اصالت ماهیت این نظریه پایه را اساس

نوارد

①

همه نظریه کثرت وجود را شرح کنید

نظریه کثرت وجود در جهان کثرت مفرد حکم فرماست و وحدت

امری محال است بود و واقعیتی ندارد این نظریه را حکمای

مشاء برگزیده اند هم چنین در این نظریه (اشیاء

خارجی هر یک دارای وجود خاص به خود هستند و

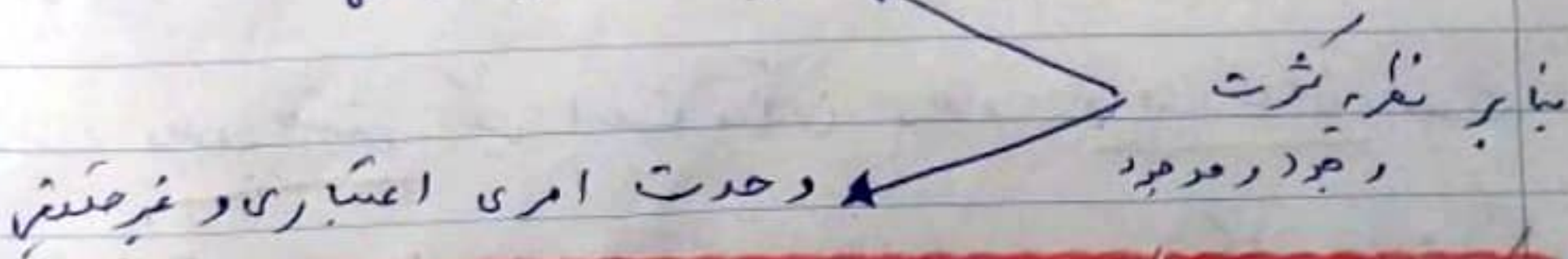
(هیچ وجه اشتراکی میان این وجودهاست گوناگون) تحقق

ندارد در واقع این وجودها حقایق گوناگون هستند که تا

ذات مباین نگریزند در نتیجه کثرت امری واقعی

و وحدت امری اعتباری و غیر حقیقی است

کثرت : امری واقعی



همه نظریه کثرت را شرح دهید

برهان حاکم است و با وحدت توضیح دهید

لمبقتی تدریج و وحدت در عین کثرت، هم کثرت واقفیت دارد

و هم وحدت، کثرتی که بر وجودها خفا می حکم فرماید

؟ نوعی به وحدت باز می گردد
 کثرت و وحدت
 و در آن خفا می
 اول وحدت بود. بعد کثرت شد. وحدت

۱۵ انواع امتیاز بلاه اخفای شرح دهید

امتیاز دو چیز از یکدیگر بر چهار گونه می تواند باشد

الف) امتیاز به تمام ذات یعنی در چیز کاملاً از هم جدا

بوده و هیچ امر مشترکی میان آن که وجود نداشته باشد

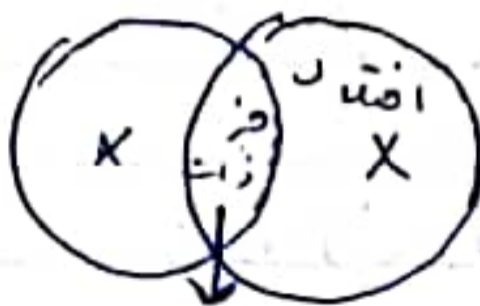


وجه اشتراک ندارند

ب) امتیاز به جز ذات یعنی در

چیز در جزئی از ذات با هم مشترک بوده و در

جزء دیگر با هم اختلاف داشته باشد



مشترک

ج) امتیاز به امراض

فارج از ذات = یعنی نوع واحد دارای افراد گوناگون باشد
 مانند انسان همه افراد گوناگون انسان دارای حقیقت ذات
 هستند و از این جهت امتیاز از هم ندارند
 و امتیاز آن ما تنها در امراض خارج از ذات آن است

در اصناف تسلیکی که به آن امتیاز به شدت وصف
تقدم و تأخر و زیادت و نقصان می‌گویند

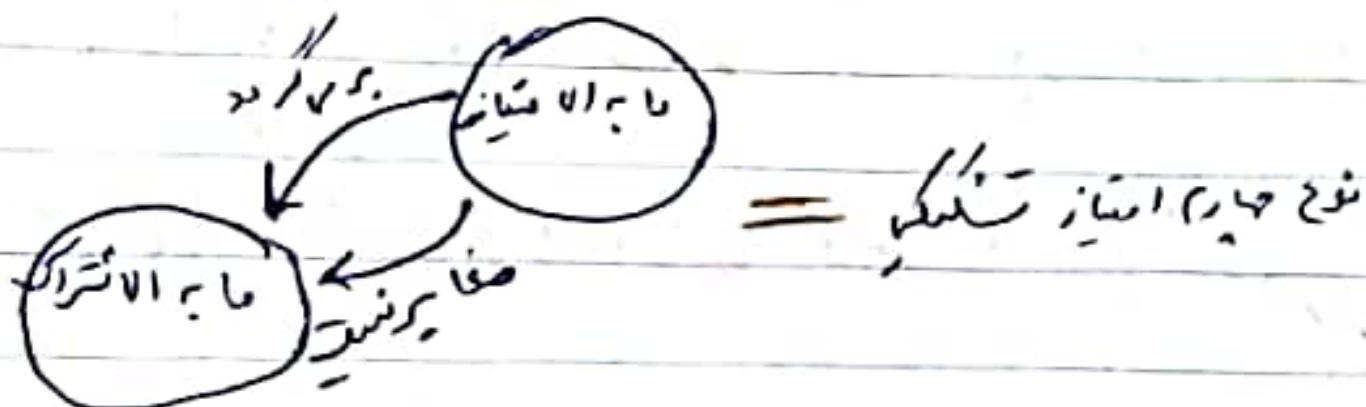
که در اربع نوع امتیاز (ماجره الامتیاز) و (ماجره الاشتراک)

باز می‌گردد و مخایر با آن است

مهم ۶ - تفاوت امتیاز تسلیکی با دیگر گونه‌های امتیاز

در صفت و جواب: در اربع نوع امتیاز برخلاف انواع قبلی ماجره الامتیاز

به ماجره الاشتراک بر می‌گردد و مخایر با آن است



مهم ۷ - امتیاز تسلیکی را با مثال توضیح دهید.

نور شمع و نور خورشید در جناس با هم در حقیقت نور مترادفند



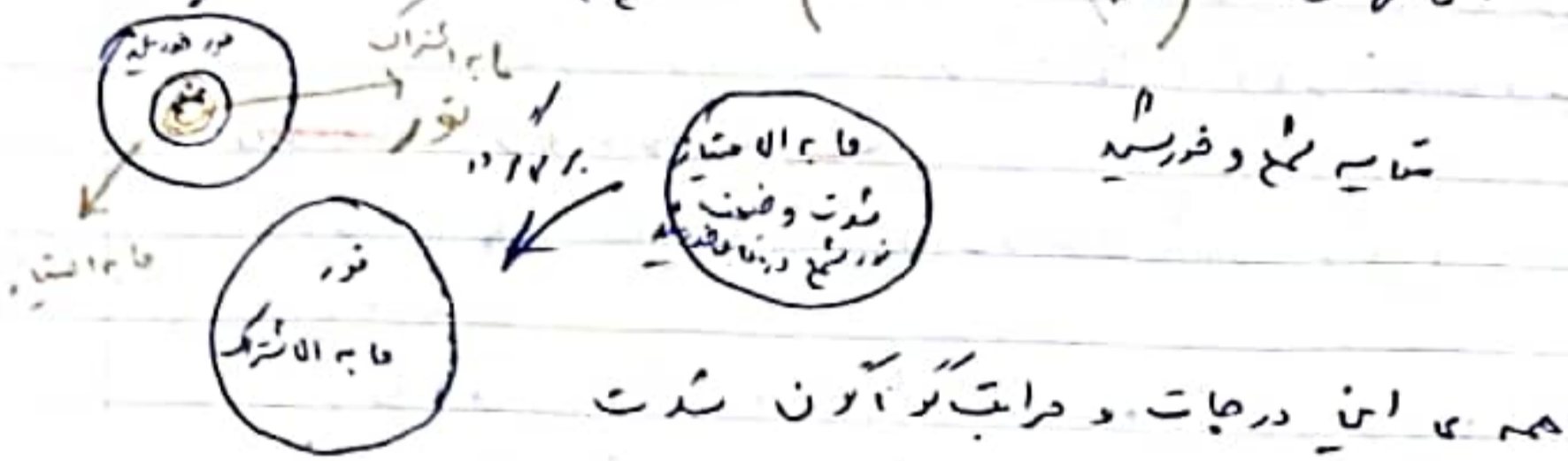
یعنی خود به خود روشن و آشفارند و مابقی آشفار

و روشنی دیگر امور هم می‌شوند اصناف این نورها

خلاصه: خداوند اینکه نور شمع چیزی جز نور نیست هم چنین نور خورشید هم چیزی
 جز نور است پس هر دو در نور بودن با هم مشترکند و در هیچ نور بودن هم
 با هم اختلاف دارند پس وجه اشتراک آن موجب اعتبار آن عارض هم میسر
در همان نور بودن آن حاصل است پس اگر شخصی در نور

شمع مشاهده شود (قاب الاستیاز) مربوط به جنبه نوریت

آن مرشود (قاب الاستیاز) و هم جنبه شدت نور خورشید



و ضعف خارج از حقیقت نور (نور بیرون از شمع و خورشید هست خارج

از ذاتش) و عارض هم بر آن نیست

قسم ۸ - به عقیده ی اصحاب حکمت متعالیه چند نوع کثرت در

جهان وجود دارد ۱) با مثال توضیح دهید ۲

دو نوع کثرت در حقیقت وجود تحقق دارد ۱- کثرت طولی

۲- کثرت عرضی / منشا کثرت طولی وجود خود حقیقت وجود

به اعتبار مراتب گوناگون شدت و ضعف که در آن راه دارد

اما کثرت عرضی = کثرت است که به عرض ما هیات گوناگون در
 وجود پدید می آید مانند کثرتی که در بیان وجود های مادی تحقق دارد



مانند نور شمع و نور لاله

به نام خداوند در بیان

۱- دلیل حکای مشاء بر تباین حقایق وجودی را بیان

کنند و حکای مشاء برای اثبات نظریه خودشان مراکز
اندر در خارج پدید آمده ها گوناگون با آثار مختلف وجود
دارد امری بدیهی است

و از طرف اختلاف این وجودهای متکثر به تمام ذات
آنهاست

زیرا وجود امری بسیط است و ضری برودن از آن
سبب کم بتواند با عرضش بر وجود مایه کثرت
آنها گردد - این استدلال در صورتی تمام است که فقط سه

۳ امتیاز قابل تصور باشد ، در حالی که چهارمین نوع امتیاز
همان اختلاف تشکیکی است پس با ابطال امتیاز
به جز ذات و امتیاز به امراض خارج از ذات
نمی توان قسم اول را اثبات کرد

پس دلیل فوق اعم از دعاست



امتیاز تشکیکی را ندارد
خارج از ذات

۲- سبب

۳- سبب

۴- یک دلیل اقامه کنید بر اینکه نمی توان مفهوم واحد
را از داور کثیرا جدا کرد کثیرا انشراح نمود

دلیل اول: مفهوم در معادلات ذاتا یکپارچه هستند و فرضشان

از این ناحیه است که وجود مفهوم از نسخ وجود ذهنی است

و در وجود مصداق از جنس وجود خارجی است

یعنی ترقی میان مفهوم و مصداق در نحوه وجود آن ها است

نه در ذاتشان در نتیجه اگر یک مفهوم از مصداق گوناگون

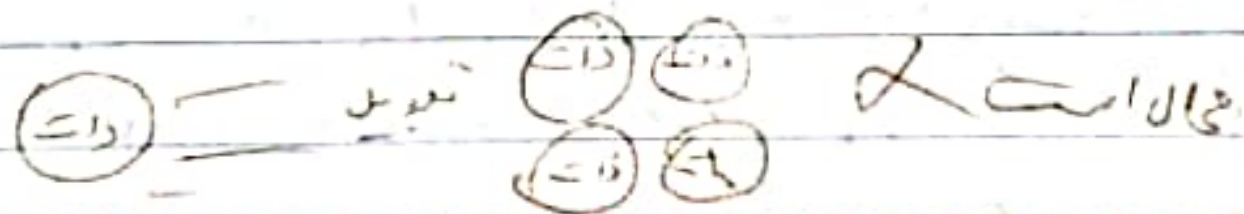
تحت وحدت و استر اسما در آن ها وجود ندارد یا اگر هست ملحوظ

مستقل است از آن است که لازم است آن است که واحد آن است

که واحد است یا کثیر از آن جهت که کثیر است کثیر

باشد یعنی یک ذات در عین حال که یک ذات است

چندین ذات باشد که این در حکم اجتماع تقيض و محال است



۵) چرا حقیقت وجود مشکک است

دلیل مشکک بودن حقیقت وجود ظهور کمالات حقیقی

تخلیف است که در واقع صفات هستند گوناگون در داخل در حقیقت

واحد وجود پس حقیقت وجود در ذات خود دارای وحدت و کثرت

است به گویا که آن چه دو وجود را از هم ممتاز میکند

آن چیز است که آن ها در آن میسر کنند و با کثیر دایع

یا مشکک است



۱- وجود ذهنی و وجود خارجی را تفریق کنید؟

① مراد از وجود ذهنی نحوه وجود است که آثار

مورد انتظار از آن ماهیت در آن وجود بر آن ماهیت ترتیب

متردد

منظور از وجود خارجی نحوه وجود است که تمام آثار مورد
انتظار از ماهیت در آن وجود بر ماهیت ترتیب متردد

② - مقصود از آثار مطلوب از ماهیت چیست؟ با مثال ترفیح دهید

اثر یک ماهیت در خارج تحقق یابد و بسا وجود خارجی را برین
گذر آثار که مربوط به ذات و ذاتیات آن هر سواد (مکالمات اولیا)
و امور کم خارج از ذات آن ماهیت است
و بسا از تالیفات ذات بر آن ترتیب متردد (مکالمات ثانویه) را در حد قواغه

✓ ۳- تلامذی حکما در مسئله وجود ذهنی را به لفظ روشن بیان کنید.

(این) علاوه بر وجود خارجی وجود دیگری به نام وجود ذهنی
دارم که جدا هستند از وجود خارجی است
و شریعتی آنها بر وجودات ذهنی آن است که مانند آیه واقعاً
هستند

بام ذات و ماهیت است
معنی آن هم در ذهن بر وجود روشنا از جهت ماهیت هیچ فرقی با حقیقت
خارجی فرد ندارد

۴- نظریه اشباح را بیان و نقد کنید
 بنا بر نظریه اشباح رابطه مناجیم ذهنی، اشیا و خارج را چنان ماحولی نیست
 بگیم رابطه است نظیر رابطه عکس یک شیء با خود آن شیء که
 این نظریه پذیرفتنی نیست زیرا هر چه سفسطه و مسدود شدن
 باب علم و آنگاه از همان خارج می‌شود، چون که تنها راه ارتباط با
 با حقایق خارج مناجیم و تصورات ذهنی ما است
 هم چنین عکس یک شیء منزهه‌ها که از خود آن شیء اشتراک مابقی
 خود آن شیء را دیده باشیم

۵- نظریه افانته را بیان و نقد کنید
 برخی از متفکران وجود ذهنی را از احساس شکر شدند و
 معتقدند علم و آنگاه ما از اشیا در واقع افانته و نسبتی است
 که میان ما و اشیا برودش برقرار می‌شود
 این نظریه هم باطل است زیرا ^{افانته} نسبتی است که بین
 دوش برقرار می‌شود پس هرگز میان یک شیء و خودش
 و میان یک شیء موجود و امر معدوم افانته ای نمی‌تواند
 برقرار شود. در حالیکه ما علم به خود و علم به امری داریم که هرگز
 در خارج موجود نبوده اند

از سوال ۳ و ۴ و ۵ قیاساً یک سوال می‌آید

۱- ادله ای که برای اثبات وجود ذهنی آورده اند دقیقاً چه چیز را ثابت می‌کنند؟ توضیح دهید.

در عای که در سند وجود ذهنی از دو بخش تشکیل می‌شود این (وجود بر دو قسم است: وجود خارجی و وجود ذهنی) موجودات ذهنی اتمار مادی یا موجودات خارجی دارند. اما ادله ای برای اثبات وجود ذهنی اقام شده است تنها اصل وجود ذهنی را اثبات کرد و فقط نظر بر اضافه را باطل کرد و اما تطابق مادی موجودات ذهنی با اشیاء خارجی را اثبات نمی‌کند.

۲- قاعده فرعیت را بیان کنید و آن را توضیح دهید. *فصلی در بیان*

بنابر این قاعده اثبات حکم و صفت برای یک موضوع منوط بر وجود آن موضوع است. یعنی اگر مثلاً می‌گوییم «حس خوشحال است» این صفت در صورتی برای حس ثابت خواهد بود که او موجود باشد پس بیوت حکم و صفت برای چیزی که معلوم مطلق است و در هیچ نظری تحقیق ندارد غیر ممکن و محال است.

۳- *فصلی در* بر اساس قاعده فرعیت چگونه وجود ذهنی اثبات می‌شود؟

بنابر قاعده فرعیت «بیوت چیزی برای یک شیء فرع بر بیوت آن شیء است» یعنی ما قضایای صوری صادر می‌داریم که موضوع آن‌ها در خارج تحقیق ندارد. پس باید موضوع آن‌ها در سطحی دیگر همان ذهن است تحقیق داشته باشد مثلاً گوییم از طلا سنگین‌تر از گویس از آهن؛ همان حجم است.

بسم الله الرحمن الرحيم (۱۴) تصور امور کلی میگویند و وجود ذهنی را اشیاء میگویند

ما امور را تصور می‌کنیم که دارای کلیت هستند و تصور کلیت در واقع اشاره به کلی می‌کند به آن اشاره است و اشاره در حقیقت امکان پذیر است که مشاراً این وجود داشته باشد و از طرفی هر چه در خارج است جزئی و مشخص است پس هنگام تصور امور کلی باید آن امر در موطئن غیر از خارج موجود باشد و آن موطئن همان ذهن است

درس ۱۶ ۳، ۴، ۵، ۶، ۷ مهم است

۱- هر یک از ما هیم اسمی و عرضی است

ما هیم اسمی ما هیم می‌نماید و مستقل هستند که بواسطه از هر مفهوم دیگری و به ارتباط با آن در ذهن قابل تصورند

ما هیم عرضی ما هیم می‌نماید و کارشان آن است که بیان ما هیم مستقل نسبت و ارتباط برقرار کنند. ما هیم عرضی قائم به طرفین خود هستند و بیرون از آن‌ها وجود ندارند اما عین طرفین یا جزا طرفین یا عین یکی از دو طرف و نیز جزا آن می‌نمایند

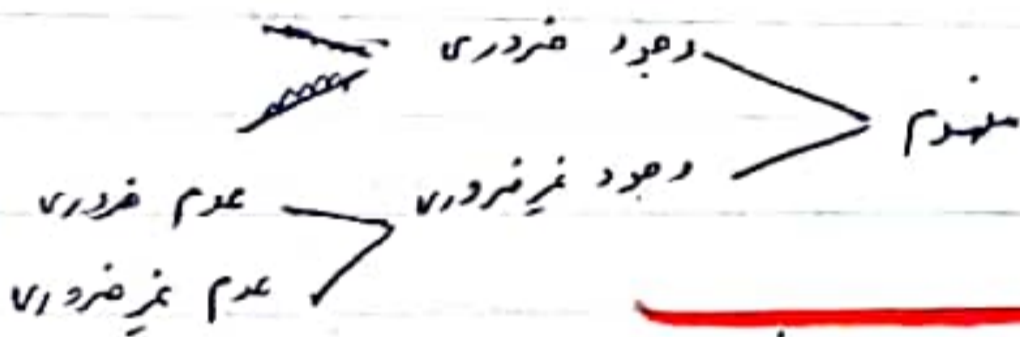
۱) مراد از مواد سه گانه در فلسفه را بیان کنید.

برای هر مفهومی در تناسب با وجود سه حالت متصور است:
واجب: وجود برای آن لازم و ضروری است

ممتنع: وجود برای آن محال است
ممکن: نه وجود برای آن ضرورت دارد و نه عدم

۲) آیا هر مواد در وجود امکان و امتناع یک حصر عقلی است؟ چرا؟

حصر مواد در این سه امر عقلی دینی بر دو تقسیم شناسایی است
۱) هر مفهومی یا وجود برایش ضروری است یا نه
۲) مفهومی که وجود برای آن ضروری نیست یا عدم برایش ضروری است یا نه



۳) آیا هر تران تقریب حقیقی از مواد ثلاث ارائه داد؟ چرا؟

مواد سه گانه به نیاز از تعریف و تشریح حقیقی بر آن ها

من تران ارائه داد و این تشریح، تشریح لفظی است. در واقع دارای معنا هم روشنی کنند و ضایع هم هستی دارند که همان "مکن از آن ها در هر مفهومی از ما هم حصر دارند"

۴- مقصود از وجوب امکان و امتناع با لذات چیست؟

در صورت وجوب امتناع امکان با لذات خارج بود

شیء متضمنه در کماط ذاتش با قطع نظر از هر امر دیگری

خودش امتناعی وجود و اما از عدم دارد. نتیجتاً آن

مقصود از با لذات دون یک ماده بجز خود ذات با قطع نظر از هر چیزی دیگر و براه امتناع به آن ماده کفایت می کند

۵- در چه صورت وجوب امکان و امتناع با غیر خاها در آید؟

در صورتی وجوب امتناع با امکان با لخبیر است که از نامیه ذات آن نبوده و به سبب امری خارج از ذاتش باشد

۶- مراد از وجوب امکان و امتناع با لخبیر و بیان کنید؟

وجوب امتناع امکان با لخبیر در حایب است که شیء در تناسب با امر دیگری و یک فرض خاصی — به یکی از آنها اهره شود

۷- موارد وجوب با لذات با لخبیر و با لخبیر را بیان کنید

وجوب با لذات مثبت وجود به ذات با لخبیر است که علت نخستین همه موجودات است به نحو وجوب و ضروری است در این وجوب ضرورت را نه از غیر بلکه از خود دارد هر چه غیر او فرض شود
مطلوب است

وجود بالغير : نام موجودات ، هر چه از خدا واجب بالغير
هستند زیرا که شایسته وجود برایشان واجب و ضروری
نیست. موجودات نامشود ، بنابراین آنچه در خارج ممکن دارد
همه واجب الوجودند و چون همه موجودات ، جز خدا
ذاتاً ملکی هستند و وجود و ضرورت را از جهت خویش
دریافت کرده اند و در نتیجه واجب بالغير هستند.

و وجوب انشایی : دو امر متضاد یعنی هستند (مثبت) ، کثیر و کم (منفی)
تعاقدی که از اقسام تعادلی است و متضاد یعنی دو امر
وجودی هستند که تصور هر کدام همراه با تصور دیگری ناممکن است
و در موضوع واحد و از جهت واحد قابل اشتغال نیستند ،
اگر چه قابل اشتغال هستند (بچه و نوزادها) متضاد یعنی
از احدیست که اگر چه در یک شیء از جهت واحد جمع نمیشوند
اما بدون کثیر و کم هم ممکن است باشد. اگر کسی از
متضاد نیز موجود است نزد دیگری هم وجود است.

همینجمله بیان علت نام وجودی که یک علت موهومی
میشود هم وجوب بالانشاء برقرار است

۸ - موارد اشتغال بالذات ، بالغير ، بالانشاء و ذکر نماید

اشتغال بالذات در جاهایی است که وجود برایشان چیزی ذاتی
باشد یعنی ذاتی است که برای آن چیزی ذاتی
نداشته باشد و عدم برایش ضروری باشد که اجازه از وجود

اشباع بالذات : حلول در صورتی است علت وجودش تحقق نداشته است

وجودش مستغنی خواهد بود و این اشباع بالذات است . زیرا

بجز علت وجودی که است ، فخر علت تامه برای عدم آن است

و با نظر که علت تامه وجودش ، با وجود آن است و واجب است که

علت تامه عدمش نیز عدم آن است و ضروری است وجودش

لا مستغنی نکند زیرا با نظر که است ، واجب نگردد ، وجود

نماند تا مستغنی شود هم معدوم نماند

اشباع بالذات : حرکت ، میان وجود دو چیز را چنان

و حسب بالذات برقرار باشد بیان و حرکتی عدم

دیگری را چنان اشباع بالذات برقرار خواهد بود پس وجود

حرکتی از مفادین در فرض عدم دیگری و نیز بدین در فرض وجود

دیگری اشباع بالذات دارد

۹- دارد امکان بالذات و بالذات را بیان کنید

۹. امکان بالذات : چیزی را تا نماند ذاتش نه امتناع وجود

دارد نه امتناع عدم یعنی هر دو طور به وجود بودن براس

ضرورت دارد نه ملایم بودن ، اگر موجود باشد علت بیرونش وجودش

را ضروری کرده ، اگر ملایم باشد علت بیرونش عدمش را ضروری

کرده است بنا به ما حدی ← ممکن بالذات

امکان بالذات : لازم یا تعاندی بیان و در سایر قرار

نباشد ، یعنی رابطه علیت و معلولیت بین آن ها برقرار

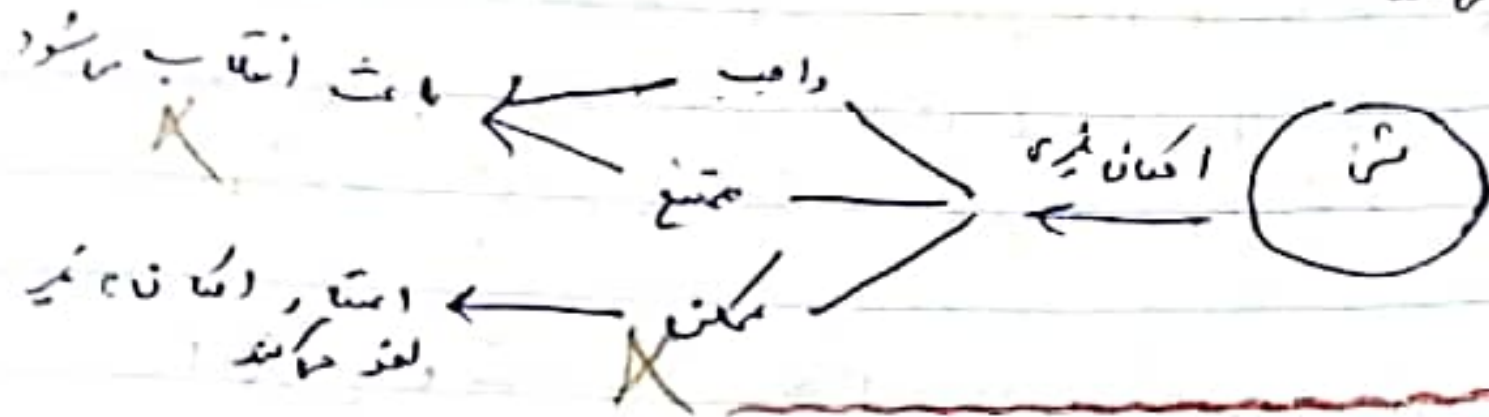
نباشد و هر دو معلول علیت ثابت نباشد زیرا در این صورت

وجود هر کدام در فرض وجود دیگری واجب است

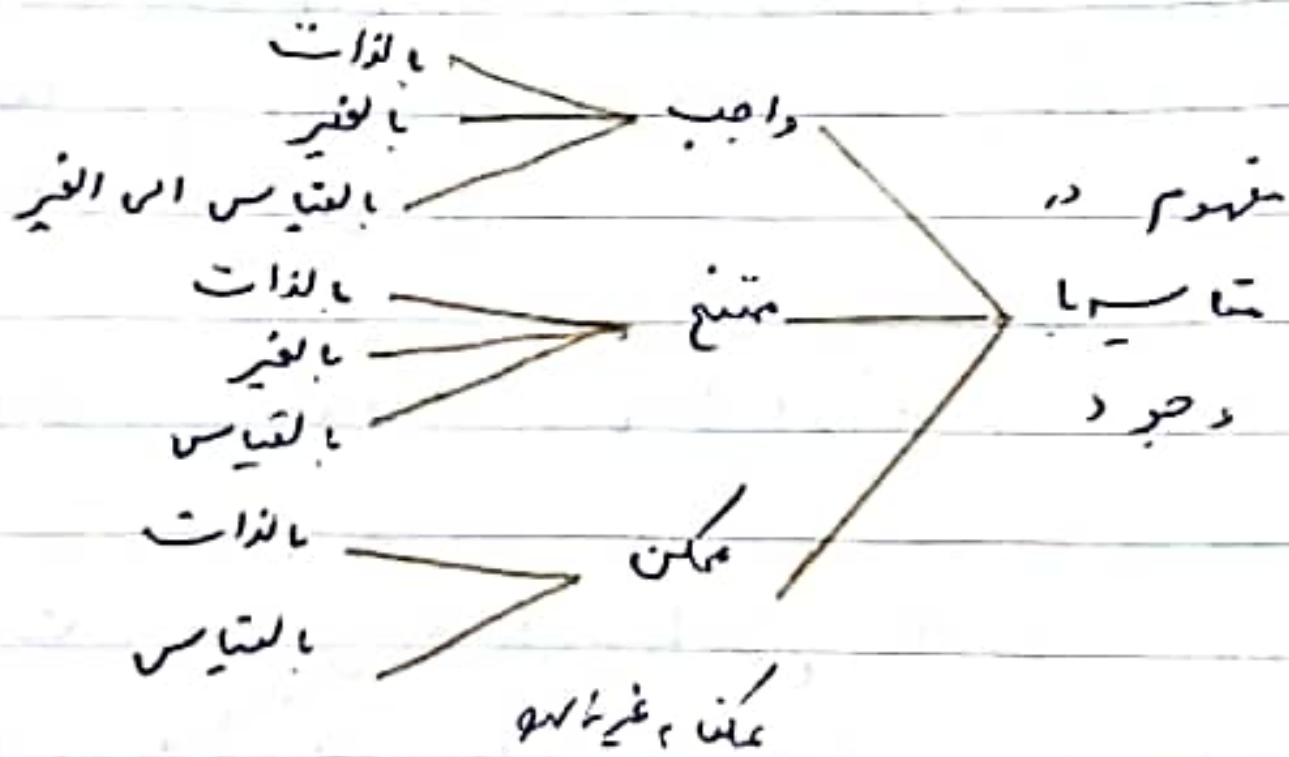
(۱۴) (۱۵)

امتنان
فصلنامه (۱) بر تحقق امکان با غیر محال است ؟

زیرا ترکیب پس امکان غیر داشته باشد ذات و با قطع نظر از آن غیر واجب است یا متمم و یا ممکن و فرض دیگر ندارد. چون ماده دیگر در کتب است و در سه فرض مذکور به اشکال درام است زیرا فرض اول دوم مستلزم انتقال در ذات است و فرض سوم نیز اعتبار امکان با غیر را لغو نکند



خدا ص ۱۷ درس ۱۷



درس ۱۸

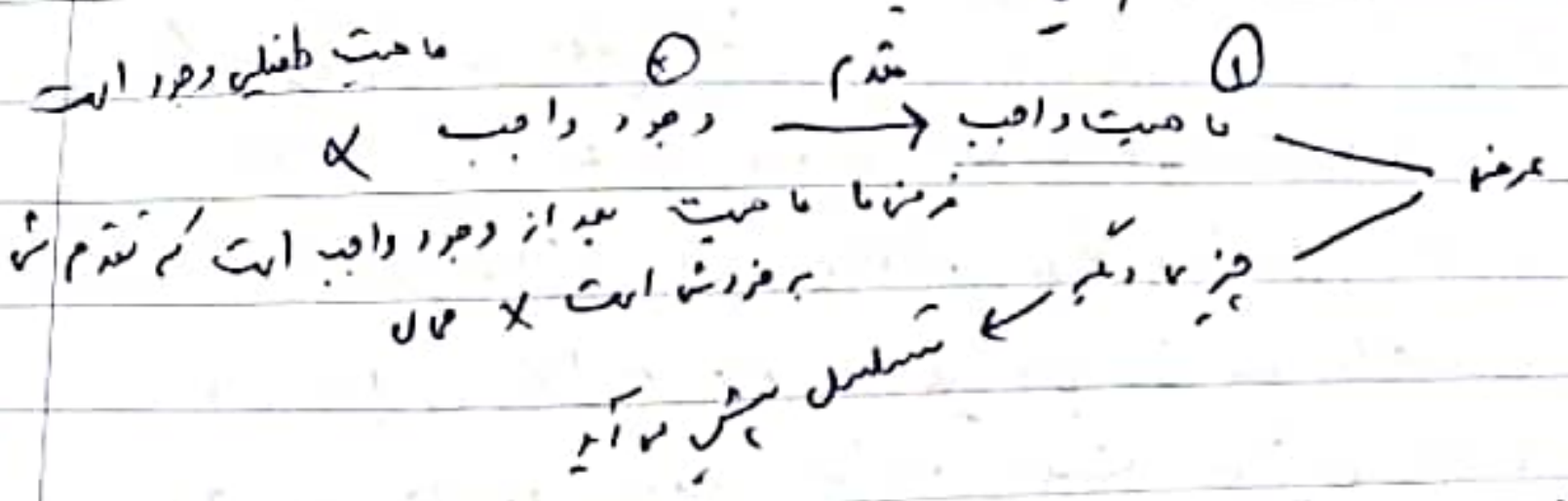
۱- دو حدی مختلف ماهیت را ذکر کنید و توضیح دهید چه نسبتی میان این دو اصطلاح وجود دارد ؟ چرا واجب تعالی ماهیت ندارد ؟

۱- ماهیت دارای دو اصطلاح است: ① چیزی که در برابر

وجود است ② هرت و حقیقت است
 معنای دوم اعم از معنای اول است و شامل وجود علم می‌شود
 واجب نقالی ماهیت به معنای چیزی ندارد یعنی حوسیت واجب
 نقالی همان نبوت و تحققش است. زیرا اگر واجب
 ماهیت داشته باشد در این صورت وجودش زائد بر آن ذات و عرض

برای آن خواهد بود
 چون هر عرض به طوریت کم به علت محتاج است. دانت دانت
 وجود آن نیز محقق به علت محتاج خواهد بود و این علت دو حالت
 بیتر ندارد ① ماهیت واجب ② چیزی دیگر

در صورت اول ماهیت واجب تقدم وجود بر وجود واجب خواهد
 داشت از طرفی تحقق ماهیت در رتبه قبل تا به واسطه همین
 وجود است که در این صورت تقدم شش بر خودی لازم می‌آید
 که محال است تا به واسطه وجود دیگری است که در این
 صورت سلسله پیش می‌آید



اما اگر علت وجود واجب چیزی دیگری غیر از ذات او باشد
 وجود واجب حلول بیگانه خواهد بود و این با وجوب ذات
 واجب ناسازگار است X

۲- وجوب ذاتی (با ترجمه اینکه واجب تمام ماهیت ندارد تو ضیح دهید مستثناً انزاع وجوب ذاتی نسبت به اولی که

وجوب ذاتی و صفی گرفته شده از صمیم و حاق وجود واجب است یعنی وجود واجب هویدا صرف و خالص در نهایت قوت و شدت و بدون آن است که در بردارنده سایر جمع تحت عدم باشد زیرا اگر ذره ای عدم و نیستی در او راه داشته باشد از کمال وجودی که در برابر آن عدم قرار دارد محروم و در نتیجه ذاتش با فقدان آن کمال مستعد خواهد بود این معنا که او واجب بالذات است که وجود محض و واحد هر کمالات باشد

۳- مقصود از اینکه واجب تقاس از همه جهات واجب الوجود

است ؟ ص ۴ م

۴- چرا واجب تقاس از همه جهات واجب الوجود است ؟

۱۳) ۱۴) با هم یک سوال هستند : واجب الوجود بذات از همه

جهات واجب الوجود است . زیرا اگر واجب الوجود نسبت به کمالی

که بر او از جهت نیستی وجوب و ضرورت نداشته باشد

مزدوناً در رابطه با آن کمال خالص نسبت امکاناً خواهد داشت

و در نتیجه ذاتش از آن کمال فالکاً و نسبتاً به بود و نبود

آن یکسان خواهد بود و این یعنی ذات واجب یکی

جهت عدم مستعد شده است که چیزی جز کمال است

تبدیل کرد
توجه به عدم دلالت

۵- نظیر اولی و بیان و دلیل بطلان آن

به ذکر کنند

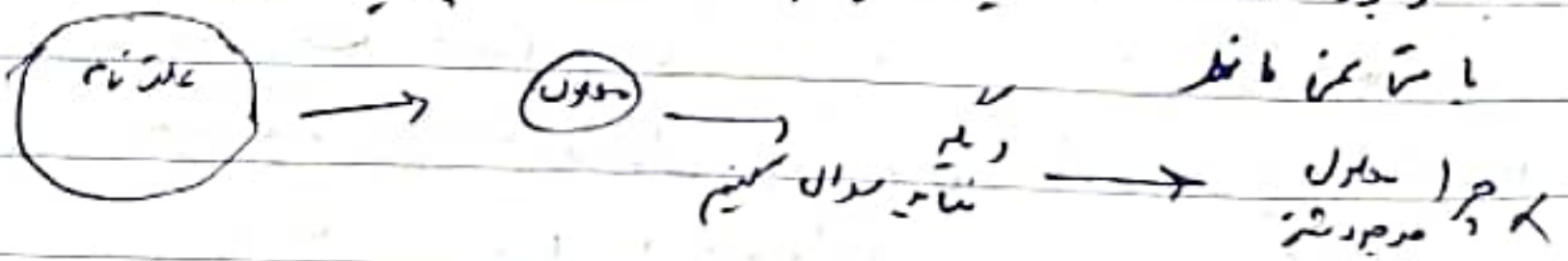
نظریه الوهیت مگر بر مبنای ضرورت ندارد علت برای وجود آوردن
 معلول وجود معلول را ضروری گرداند
 بلکه همین اندازه که طرف وجود بلا بر عدم و همان دهد
 و ممکن را از حالت استوار مثبت به وجود عدم
 خارج کند برای موجود شدن آن که مثبت بر کند

در واقع بیان علت و معلول (در افعال اختیاری) رابطه الوهیت
 برقرار است معنی معلول تا آن که **علت** (و **معلول**) افعال اختیاری
 علت تا نامش موجود است و وجودش ضروری
 و قطعی مثبت، بلکه نقطه مثبت به عدم الوهیت دارا

مردم گفتند (معلول مثبت به وجود ضرورت ندارد بلکه نقطه مثبت به عدم الوهیت دارد)

دلیل بطباعت این نظریه باطل است زیرا این همان چون به حد
 ضرورت و وجوب نرسیده است نیز تواند ممکن را از حالت تساری
 مثبت به وجود عدم خارج کند

و موجود بودن یا عدم بودن آن لا معنی کند. این نشان می دهد
 که آن چه را که علت نام فرض کرده ایم علت تا نام مثبت، زیرا
 با وجود علت نام دیگر جای برای سوال از چرایی موجود شدن معلول



ضرورت به شرط محمول در فلسفه و منطق به چه معناست؟

علامه منتظر به عالم ذهن ترجمه دارند. هرگاه، هر منوع قضیه ای مستلزم محمول
 آن قضیه شود، ثبوت آن محمول برای آن منوع ضروری خواهد بود
 و منتظرین این ضرورت را ضرورت به شرط محمول می نامند

مثلاً اگر گفته شود حسن سفید پوست است ، سبوت این
معمول برای موضوع کهن است یعنی دارد. تعریف انسان است و
اگر گفته شود : حسن به شرف آنگاه سفید پوست است ، سفید پوست
است و در اینجا ما به تعریف و صواب و ضرورت است

زیرا این عمل از قبیل حمل بر نفس است و حمل بر فرد است
مفروضه در سلب از آن ممسوع است

اما نظر فلاسفه در ضرورت به شرف حمل ، اعتبارات ذهنی نیست ، بلکه
نظرشان به متغی و اخصی است ، فیلسوفان معتقدند هر ماهیتی که به وجود
متکلیس است ، نسبت وجود بدان ماهیت مفروضه است
زیرا ماهیت متکلیس به وجود با مفروضه موجود است

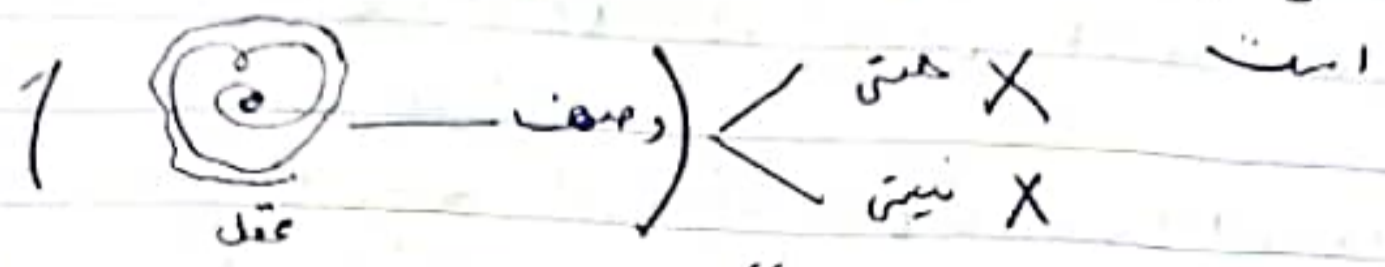
درس ۱۹ Page ۲۰۳

۵- مراد از اقسام استعداد چیست ؟ توضیح دهید

اقسام استعدادی ذاتاً همان استعداد است و فقط یک نوعی
مناجرت اعتباری با آن دارد ، توضیح آن که حالت آمادگی
یک پدیده ای مانند نظم برای تبدیل شدن به پدیده دیگر مانند
انسان از طرف با پدیده اول (مسئله) مرتبط است
و از طرف دیگر با پدیده دوم (مسئله) پیوند خوردن است
حال اگر این آمادگی خاص در ارتباط با مسئله ملاحظه شود
(استعداد) نامیده می شود و مثلاً هرگز در نقطه استعداد آن
را دارد که انسان شود و اگر در ارتباط با مسئله در نظر گرفته
شود و قیاس استعداد نامیده می شود مثلاً هرگز انسان
استعداد آن را دارد که در نقطه وجود آید

۶- امکان ذاتی، اعتباری عقلی است مقصد چیست؟

امکان ذاتی، اعتبار عقلی است، زیرا (صفت ماهیتی است که عقل آن را جدا از (هستی و نیستی) مورد توجه قرار داده



در چون خود ماهیت از این دیدگاه، امری اعتباری است
 اوصاف که از این زاویه به آنها متوقف میگردند نیز بهتر دید
 اعتباری خواهند بود. البته اینده گفته شد عقل آن را
 جدا از هستی و نیستی در نظر میگیرد، بنابراین با آن ندارد
 که ماهیت در واقع نفس الامر به هر حال یا موجود است
 یا معدوم و در نتیجه، نقلاً دو دو دو دو دو دو دو دو
 را فرا گرفته است

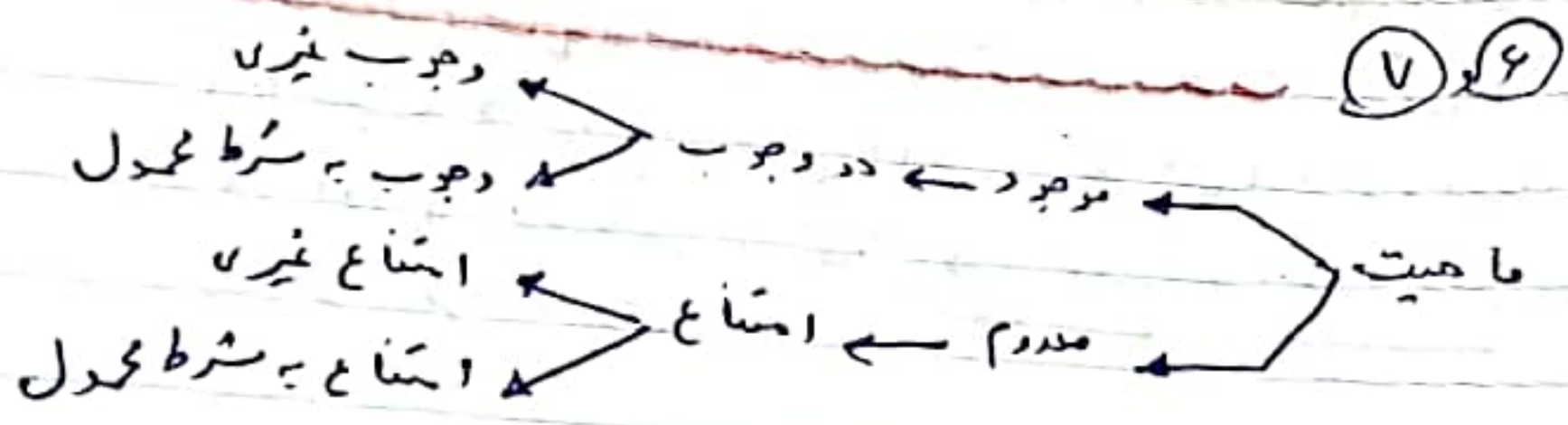
۷- چرا امکان ذاتی امری اعتباری به شمار میآورد

امکان ذاتی، اعتباری است چون وصف ماهیتی است که عقل آن را جدا
 از ^{ذات} ^{هستی} ^و ^{نیستی} ^{خود} ماهیت از این دیدگاه، امری اعتباری است
 و اوصاف که از این زاویه به آنها متوقف میگردند نیز اعتباری خواهند بود

۸- چرا امکان ذاتی، ملازم با ماهیت است و هرگز از آن جدا نمیشود

۵ - هر چیزی در عالم طبیعت خصوصیت دارد که با واسطه آن می تواند
 به شی یا اشیا خاص تبدیل شود ، امکان استعدادهای ذاتی
 همان استعداد است و نقطه یک خودی مغایرت اعتباری با آن استعداد
 یعنی یک حقیقت است ، اعتبار نسبتش با استعداد ، امکان استعداد
 فاعل ، هر شود و اعتبار نسبتش با استعداد

در مورد نظریه
 استعداد ← نظریه استعداد آن را دارد که انسان شود
 امکان استعداد ← انسان استعداد آن را دارد که در نظریه
 به وجود آید



نتیجه ماهیت یا وجود برایش ضرورت دارد یا

امتناع و امکان متصرف نمی شود
 ماهیت هنگامی که امکان متصرف می شود با قطع نظر از
 وجود و علت وجودش یا عدم و علت عدمش ، اعتبار را می شود
 و ماهیت چنین تقاضای امری اعتباری است .

از طرفی چیزی که وصف بر او امر اعتباری است قطعاً خودش هم
 اعتباری خواهد بود . امر اصیل می تواند اصنام تحلیل و اعتباری
 داشته باشد ، اما هرگز امر اعتباری نمی تواند اصنام
 اصیل داشته باشد . پس امکان که وصف ، امر اعتباری است
 خودش هم اعتباری می باشد

اکنون در ضمن لازم و هر آنکه پذیر برای ماهیت است

۸

به دلیل آن که ما وقت ماهیت را به تنهایی و جدا از هر

چیز دیگری تصور می‌کنیم بودن و نبودن هر فردی غیر از اسم
و اکنون هم هیچ سنت جز عدم فردیت هستی نیست
پس ماهیت ذاتاً ممکن است

نوم: از صنف ۱۷۷ اکنون استوار تا ۱۷۹ پایان درس

صنایع هم است درس ۲۵ ص ۲۱۴

۳- در نظر شما ملک نیاز به علت چیست؟ دلیل ایشان به شرح دهید

حکیمان معتقدند ملک احتیاج به علت امکانی است. به عقیده

آنها هر ممکن چون ممکن است و تنها به دلیل آن که نسبتش به وجود

عدم وجود ممکن است، به علت نیاز دارد.

در نتیجه ملک استغناء از علت وجود ذاتی و امتناع

ذاتاً است.

۴- آیا بر توان ملک نیاز به علت را حدوث به شمار آورد و در

عین حال ممکن را در تبا نیازند به علت دانست؟ ترفیح دهید؟

مستلزم معتقدند ملک احتیاج به علت حدوث است نه امکان، یعنی

شش چون حادث است و سابقه نیستی دارد نیاز به علت دارد

به نظر آن‌ها قانون علت باید به آنها صورت بیان شود

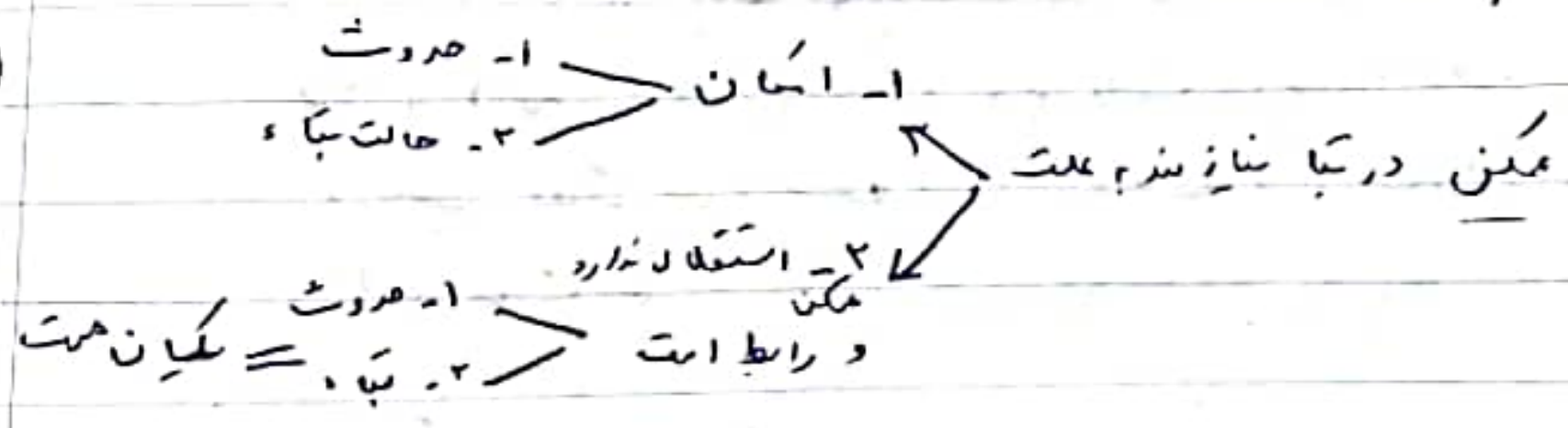
که هر حادثی نیازمند علت است و در نتیجه ملک استغناء از

علت قدیم زمانها فدا بود یعنی هر موجودی که قدیم زمانها باشد و وجود
سابقه‌ی مرتبی نداشته باشد قفاً واجب الوجود و مقفنی از علت است

۵- چرا ممکن در قبا نیارند به علت است ؟

۱- دو دلیل ① منشأ نیارندگی پیش بر علت امکان آن است که قابل
انفکاک از ذات و ماهیت پیش نیست. این ذات نه نقطه حتماً
حدوث بلکه در حال بقا هم همراه آن پیش است
پس ممکن هم در حدوث حکم در قبا به علت محتاج است و چه هر
- دو حال از علت خود منقضی وجود در اینت می‌کند

② حلول وجودی رابط است که ذاتش متعلق و وابسته به علت بود
و جمع استقلال از آن ندارد و لذا حاشی در حدوث و قبا از
حجت نیارندگی به علت یکسان بود و این نیارندگی همواره
مترادف بود



۶- دلیل متلیمان بر پیچ نیازی هیچ از علت در قبا، را بیان و نقد
کنند

متلیمان در مقام استدلال بر اینکه ممکن در حال قبا بی نیازی
از علت است به مثال‌های عامیانه تمسک جسته‌اند
مثلاً ساختمان و سازنده‌ی آن با توجه به اینکه ساختمان برای
بودن نیازی به سازنده دارد، ولی بعد از آن که ساخته شد

در استمرار وجودش به نیاز از آن است. حکما در روان
 منقح گفته اند: سازنده‌ی ساقطان علت به وجود آورنده‌ی
 آن نیست بلکه حرکات دست او علی‌العدول و زمینه‌ساز
 هستند برای پیدایش اجزای اجتماع بیچ اجزاء ساقطان این اجتماع
 اجزا علت پیدایش شکل بنا به شمار می‌رود
 و در مرحله‌ی جد خستگی و پوسیدگی بیچ این اجزاء علت می‌شود
 برای آن که ساقطان تازه‌مانه طولانی باقی بمانند

*** درس ۲۱ ص ۲۲۲ ***

۳- آیا می‌توان برای مقولات تعریف حدی بیان کرد؟ چرا؟

واژه مقول در لغت به معنای گفته شده و در منطق به معنای محمول است
 اما در فلسفه به معنای جنس عام‌تر گفته است که بالاتر از آن جنس
 دیگری نیست

مقولات مرکب از جنس و فصل هستند بلکه بی‌عین و هیچ کدام
 تعریف حدی آنها نیست بلکه از نوع تعریف شریک است
 لوازم آن (رسم) است چون جنس بالاتر از مقولات
 و فوق آنها نیست بنابراین مقولات که در تعریف مرکب از این
 مقولات آورده می‌شود تعریف حدی آنها نیست

بی‌عین می‌گویم اگر مرکب باشد باید جنس دیگری فوق آن وجود داشته باشد
 و جنس بالاتر از مقولات نیست

۴- تاثیر مقولات از یکدیگر چگونه است؟

مقولات کاملاً صابیح با یکدیگر می‌گیرند و تاثیرشان به تمام
 ذات بی‌عینشان است زیرا اثر تاثیرشان به جز ذاتشان
 باقی نماند

با هم در جزوه دیگر ذات با هم مشترک باشند یعنی هم‌ماست
 میان آنها مشترک ذاتی که همان جنب است وجود
 داشته باشد و در این صورت جنبی بالاتر از آنها
 وجود خواهد داشت در حالی که طبق فرض جنبی بالاتر از
 آنها نیست

۵- آیا یک ماهیت می‌تواند در چند مقوله مندرج باشد ؟
 چرا ؟ ضمیمه

یک ماهیت تنها در یک مقوله مندرج می‌گردد یعنی تنها واحد نمی‌تواند
 هم جوهر باشد و هم کم و نیز نمی‌تواند هم کم باشد و هم کم
 و حکمذا زیرا انداواج یک ماهیت در مقوله‌ها بودن معناست
 که در آن ماهیت سلسله ای از اجناس اخذ شده است که به آن
 مقوله منتهی می‌گردد. حال اگر یک ماهیت در دو مقوله یا بیشتر
 مندرج باشد ، لازم است آن است



کم یک ماهیت در معنی حال که یک ماهیت
 است چند ماهیت باشد و این محال است
 می‌شود چند ماهیت
 و محال است

۶- سه دسته از مباحثی را که در مقولات مندرج نمی‌شود
 ذکر کنید !

- ۱- میزها که هم بر دایره صدق می‌روند و هم بر مستطیل
 مانند میزوم می‌شود ماهی نیست و در هیچ مقوله ای مندرج
 نمی‌شود زیرا واجب نقالی ماهیت ندارد و در تقسیم آن
 بجز اول عمل می‌شود از سطح ماهیت نیست

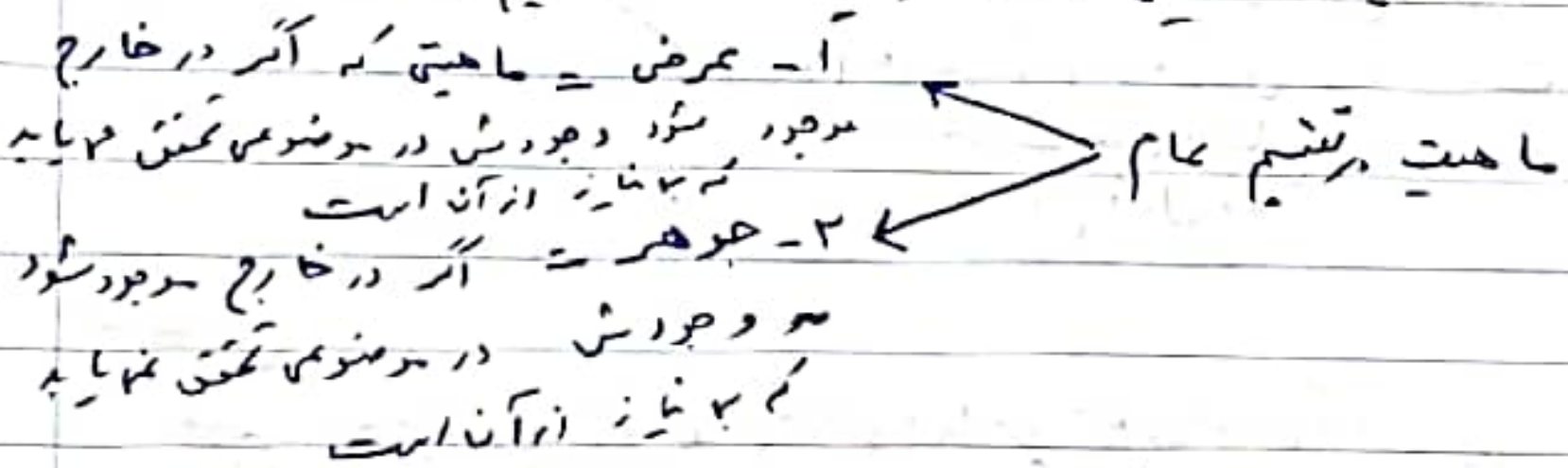
② ماهیت بسیط مانند فضول جوهر و نوع مفرد
 نقطه و نقطه را نوع مفرد (تجزیه) از تقسیم بندی مقولات

بیرونند و تحت هیچ یک از آنها اندراج نمی‌یابند

واحد و متنوع هر دو از نظر مقولات بیرونند و تحت هیچ کدام واقع نمی‌شوند ، زیرا واحد و متنوع هیچ کدام ماهیت ندارند ، البته در ملاک کاملاً متغایر - در حاکم مقولات ماهیات حسیه اند

⑦ جوهر و مرض را تعریف کنید و توضیح دهید چرا ماهیت از این دو قسم بیرون نیست!

ماهیت در تقسیم عام در فرایریم دو دسته تقسیم شود



① مرض : مانند سفیدی

سایه ها ، نجاست ، دوری نزدیکها که اگر در خارج تحقق یابند به صورت حلول در موجود دیگری تحقق می‌یابند . مثلاً ناچسبی

نباشد که سفیدی بر آن عارض گردد هرگز سفیدی وجود نخواهد داشت سفیدی همیشه به صورت یک وصف و نسبت برای موجود دیگری تحقق می‌یابد و هرگز احسان ندارد ماهیت سفیدی مستدل و لفظی تحقق یابد بین موجودی راسته ایستیم که فقط سفیدی باشد

② جوهر: ماهیتی که اگر در خارج موجود شود وجودش در موضوعی تحقق نمی‌یابد که به نیاز از آن است
 یعنی ماهیتی جوهر خوانده می‌شود که این دو حالت دارد

یکی آنکه ماهیت اساساً حالت در میزبانی دیگر ماهیت
 در اصطلاح وجودش لفظی و برای خودش باشد نه لفظی
 مانند جوهرها که مجرد نام و نیز مانند ماهیت سنگ و چوب
 و اشیا که مورد لفظ هستند و وجود واقعی و لفظی ندارند

دوم آنکه ماهیت بر نیازها باشد که در یک محل حلول می‌کند
 اما محلی که خود نیازمند به آن حالت است مثلاً صورت جسم
 حالت در ماده و منطبق در آن است و وجودش وجود
 لفظی است

جوهر
 الف) جوهری که وجودش لفظی است
 و در میزبانی حلول نمی‌کند
 ب) جوهری که وجودش لفظی است
 و صورت‌ها منطبق در ماده همه از
 این قبیل اند

تقسیم ماهیت به جوهر و عرض از این جهت در می‌آید، یعنی محلاً
 تقسیم سوم برای آن تصور نمی‌شود، زیرا این تقسیم از
 دوران میان لفظی و اثبات به دست آمده است
 با این صورت که: ماهیت هرگاه در خارج موجود شود،
 یا وجودش در موضوع مستقنی از آن است
 یا وجودش در موضوع مستقنی از آن نیست

ماهیت
 در خارج موجود شود
 ۱- وجودش در موضوع مستقنی از آن است
 ۲- ~ ~ ~ ~ ~
 ۳- ~ ~ ~ ~ ~
 ۲۸

۸- با توجه به آنکه جوهرها حواس درک نمی شود چه دلیلی بر وجود خارجها آن می توان ارائه داد

اگر کسی مانند بعضی از اندیشمندان غرضاً بگوید آنچه من از حواس خود درک می کنم چیزی جز رنگ و بو و شکل و اندازه و وزن و امور منزه از اینها نیست و اینها هم اعم از شیء هستند مثلاً هنگامی که یک سبب مدور ادراک حسی ما قرار می گیرد به وسیله چشم رنگ و شکل آن را می بینیم و به وسیله بینی بوی آن را استشمام می کنیم و با لمس سردی آن را درک می کنیم و با خوردن مزه اش را می چشیم اما با هیچ حسی درک نمی کنیم که عملاً در رنگ وجود کرده و مانند آن چیزی را در نظر می نامیم جوهر سبب وجود دارد که محل این امراض باشد و در اینجا باید گفت آنچه متعلق ادراک حسی قرار می گیرد اثر عرضی است تا چاره نیازند به موضوع جوهری است و اگر نیازی به موضوع نداشته باشد خود آن جوهر فرا هر بود بنابراین محل چاره ای از غیر فتح جوهر همانند ناسو

۹- آیا عرض جزئی مقولات به مثابه درود چاره ای

عرض جزئی مقولات نسبت و از ما فهم ماهوی به سوا نمی رود بلکه یک مقول ثانوی است که از نحوه وجود اعراض انتراع می شود به عقیده حکمای مشاء عرض عنوانی است که بر سه مقول اطلاق می شود کم ، کیف ، این ، صفت ، وضع ، جزء ، اضافی ، فعل و انفعال / دلیل انحصار عرض در مقولات یاد شده استقرای است

۱- مقولات ده گانه را بیان کنید

- ۱- کلمه ۳- لفظ ۳- آیه ۴- مثنی ۵- رضع ۶- حیده ۷- اضافه
- ۸- فعل ۹- افعال ۱۰- جرهر

جرهر بر خلاف عرفان به هر دو با هوس است و خودش
 کسی از مقولات به نادره در بنا بر این جنبش انواع
 است که بر آنها صدق میکنند و مقوم آنهاست

درس ۲۲ صفحه ۲۳۶

۱- بیان حکایه مشاء در تقسیم جرهر به پنج قسم را ذکر کنید

- ۱- عمل ۲- نفس ۳- عاده
- ۴- صورت و جسم

دلیل: جرهر یا حال در یک محل است یا نه . جرهر ها که در یک محل

حلول میکنند صورت ماده است و جرهر ها که در محل حلول نمیکنند
 یا خودش محل بر او جرهر قائم به آن صورت یا نه .

قسم اول آن هیولیا یا ماده است و قسم دوم روحانیا

دارد یا مرکب از ماده و صورت است یا مرکب از ماده و صورت
 سبب

در جوهر دیگری حلول
می‌کند (صورت عادی)

جوهر

عمل برای جوهر دیگر
است (ماده)

در جوهر دیگری
حلول نمی‌کند

۲ و ۳
مربط از ماده و صورت

است (جسم)

عمل برای جوهر
دیگر نیست

منفعل
نمود از جسم

۴
مربط از ماده
و صورت نیست

مربوط از جسم

منفعل نمی‌شود

(عمل)

۵

۲- اقسام جوهر را بیان و هر یک را تعریف کنید.

۱- عمل ۲- نفس ۳- ماده ۴- صورت ۵- جسم

عمل جوهری است که ذاتاً و مفلاً جدا از ماده است

نفس جوهری است که در تمام ذات مجرد از ماده است

اما در تمام فعلی است به آن است

ماده جوهری است که حامل قوه و استعداد است

صورت جوهری است که فعلیت هر موجودی حیسان را افاده

و منشأ آثار و اثره هر نوع ماده است

جسم جوهری است که در جهات سه گانه امتداد دارد

۳- نظر متلیمان درباره حقیقت اقسام صورت را بیان

و نقد کنید

۱- به عقیده متکلمان جسم از ذرات متشکل یافته که نه قابل انقسام
فارجیه هستند و نه قابل انقسام و همگی معتکله

بلکه فقط مشران به آنها اشاره جسی کرده این ذرات
محدودند و از یکدیگر فاصله دارند و هنگام بریدن یک جسم
ابزار برش در واقع از همان فاصله بیان ذرات عبور میکند

اشغال دارد به نظریه متکلمان آن است که این ذرات
تجزیه ناپذیرند یا فایده هم اند که در این صورت محال است
از اجتماع آنها یک جسم دارا حجم به وجود آید
یا دارا حجمی که در این صورت دست کم قابل انقسام
و همگی معتکله خواهند بود هر چند به دلیل سختی کوهکها
قابل انقسام خارج باشند

۴-

دیزگی های جوهر فرد از نظر متکلمان را بیان نماید
نظر به متکلمان

در مورد چیزی به نام جواهر فرد یا اجزای آنها که وجودش
جدای آنها پذیرد ناممکن است
زیرا قابل انقسام نبودن هرگز با جزء سازنده جسم
بودن جمع نمیشود و این دو وصف کاملاً با یکدیگر متضادند

توضیح اینکه ذرات یاد شده از دو حال بیرون میشوند یا فردشان
دارا حجم و امتداد در جهات سه گانه اند یا فایده حجم هستند

در صورت نخست هر یک از اجزای آنها که به حکم عقل قابل
انقسام خواهند بود زیرا در این صورت ذرات یاد شده
دارای امتدادند و هر شیء صمد لا اقل دارای دو طرف است

که بیانشان فاعلهای و عود دارد و هرمان وسط آن دو طرف ، نقطه ای در نظر گرفت و این نقطه آن ذره را دو نیم میکنند

در صورت دوم ، امکان ندارد از اجتماع آنها ، جسم دارای حجم پیدا آید . اگر هزاران هزار بشود بدون اشتداد در کنار هم قرار بگیرند ، از آنها سوراخ میماند و وجود آنها نیز زیرا لا امتداد ، امتداد ساخته نمی شود ، میماند اگر هزاران نقطه کنار هم قرار گیرند ، از آنها خط ، وجود نمی آید و اگر هزاران خط در کنار هم واقع شوند از آنها سطح ، وجود نمی آید

۵

نظر فلاسفه در باره حقیقت اعیان محسوس (از لحاظ انفصال و انفصال) را بیان دارند کنند

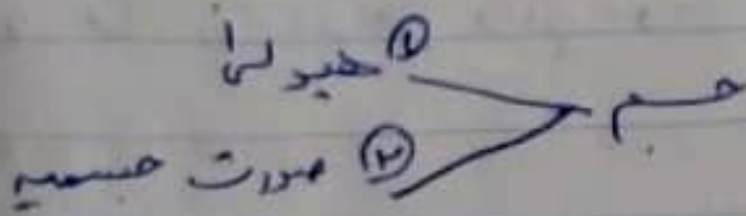
مخالف فلاسفه معتقدند که جسم یک امر مقصل و یکپارچه است . اما ادیب های که ایشان برای اثبات دعوی خویش آورده اند ، سست است . از طرفی ، ما ترمیم به پژوهش های ما که در علوم تجربی صورت گرفته و ما هدایتی که انجام شده ، طور قطعی ثابت شده است که اعیان پدید آمدن ما از ذرات بسیار ریز به نام اتم تشکیل شده اند که آنها نیز مرکب از اجزاء دیگری اند

۶

رأی حکمای اشراقی درباره جوهر جسم چیست ؟
آن را با نظریه ما بیان نماید کنند ؟
حکمای اشراقی معتقدند که هم بسیط است اما نزد فلاسفه مسأله جسم مرکب از اجزای و صورت جسم است از نظر حکمای اشراقی ماده نخستین حقیقی بر کتب از صورت همراست

صفا را ایشان بر آن معتقدند جسم بسیط است
 یعنی حریم هست همین جسم انتقالی است که یک واحد جوهری
 عمدت است و یک واقعیت پویا است که در
 و همین واقعیت حریم انتقالی است که قابلیت انقسام دارد

اما پیران ارسطو یعنی فلسفه مشاء معتقدند جسم طبیعی
 مرکب است یعنی معتقدند که صورت جسمی نیز از حقیقت آن
 است. جسم مجموع مرکب از هیولانی و صورت جسمیه است



۷ برهان حکما مشاء برای اثبات ماده اولی و صورت

جسم را شرح دهد

بسیار از ادله ما بیان برای اثبات ماده اولی و صورت جسمی
 برهان معروف قوه و فعل است و بیان آن است که جسم از
 آن است که جسم است یعنی چیزی که خود را ذاتاً اقتداد
 جسم دارد، امری بالفعل و متحقق است

و از آن جهت که یکی از امور نوعی، همراه تقاضای توانند آن
 ملحق شود امری بالقوه و اقتداد صرف است
 از طرف دیگر، جهت فعلیت و تحقق مغایر با جهت قوه و اقتداد
 بره و (باها ازاد) آنها مختلف است

زیرا قوام فعلیت به وجود آن دارایی و قوام قوه

به فقدان و نداشتن است
نتیجه آنکه جوهر در جسم است که استقار صورت همانها
بوزن و دیگر خواص است که هیچ فعلیتی ندارد هر استقار
محمض و غیره و وجودش در این جهت دیگر است
و این است که جنبه فعلیت و تحقق جسم را تا پیش ماهیت
حقیقت

صورت قوام بخش آن است بنا بر این روشن است که جسم
از ماده و صورت حیوانی تشکیل شده است
و در واقع مجموع مرتب از آن دو همان جسم خواهد بود

۸ ده اصطلاح ماده اولی و ماده ثانیه را تعریف کنند

جوهر مذکور همان ماده ای است که در همه موجودات
حیوانی حاضر دارد و به آن ماده نخستین و هیولای
نخستین میگویند پس هیچ جوهری با پیشین

به صورت جسمی ماده ای را تشکیل میدهد که صورت
نوعی ملحق شونده به جسم را میپذیرد (ماده ثانیه)
و به آن ماده دوم گویند

۱) آیا ماهیت همه اجسام بیرون ما یکسان است ؟
 نظریات مختلف در این باره را شرح دهید

ذاتی ستمراطیست بر آن بود که اجسام از ذرات بسیار ریزی
 تشکیل شده که جنب و جاست واحدی دارند. این
 ذرات شکل های مختلفی دارند و آرایش های گوناگون آنها بر هر
 ماده گوناگون است. این گوناگونی اشکال و آرایش های اجزای هم
 منشا همه اختلافات موجود میان اجسام است

حکمی اشرف نیز از اختلاف اجسام گوناگون را تنها اختلاف
 عرضی در اشکال اما حکمای مشاء و اصحاب حکمت متعالیه
 معتقدند که منشا اختلاف اجسام صورت های جوهری
 است که بر اجسام گوناگون عارض میشود بنا بر این ، اجسام
 اختلاف ذاتی و جوهری با یکدیگر دارند این صورت های
 جوهری ، صور نوعی نامیده میشود

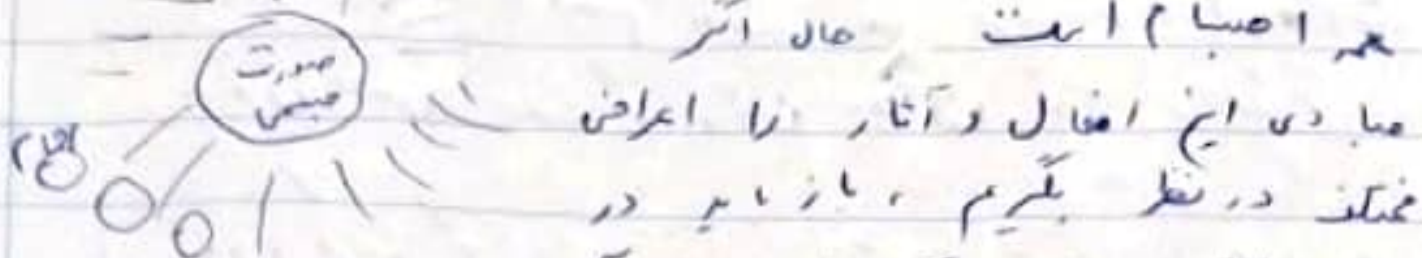
۲) معتقدان به صور نوعی چه دلیلی برای اثبات خود اقامه کرده اند ؟
 یکی از ادله ای که برای اثبات صور نوعی اقامه شده بدین قرار است
 اجسامی که در خارج موجود اند از جهت افعال و آثارشان ،

اختلاف روشنی با یکدیگر دارند. این آثار لزوماً برخاسته از
 مدبر جوهری است و آن مدبر را



عنی قرآن ماده نخستین دانست
 چرا که منزلتشان فقط پذیرش و
 افعال است نه تاثیر و فعل
 صورت جسمی که مشترک بین همه اجسام
 است نیز نمی تواند مبدأ آثار باشد

۲- زیرا این آثار گوناگونند و لذا مادی گوناگونها را نیز ملاحظه، حال آنکه صورت جسمی یک امر مشترک بین همه اجسام است حال آنکه



مادی این افعال و آثار را امراض مختلفه در نظر بگیریم، باز ما در مادی برای همان امراض برآسیم و تا یک عباد جوهری نرسیم، کار خاتمه نمی یابد. اما نه صورت جسمی؛ زیرا داشتیم صورت جسمی مشترک بین همه اجسام است در تقسیم آن مادی، خواهر گوناگونها هستند که اجسام را در قالب انواع مختلف در ما آورند

۳- نخستین صورت های نوعیه نزد قدما را نام ببرید

نزد قدما پنج گاه جسم بطور مطلق و سما آنکه یک

صورت نوعی خاصی داشته و وجود خارجی ندارد

یعنی چیزی وجود ندارد که فقط جسم باشد و نه چه دیگر.

جسم همیشه در قالب نوع خاصی جلوه گر می شود. در نظر ایشان

نخستین صورت های نوعی که به جسم می پیوندند چهار صورت

است: آبی، خاک، ناری، و کابری
آتش دم

از ترکیب آنها این چهار صورت با جسم عناصر اربعه یعنی آب،

خاک، آتش و هوا که هر یک ویژگی های خاصی دارند

و وجود یابند به این عناصر (اسطعس) اربکان نخستین

نیز گفته می شود

۴) مرکبات نزد قدام بر چه چیزهایی گفته می شود؟

مرکبات بر سه قسم است یکی مرکباتی که دارای صورت بدون نفس است که به آن معدن گفته می شود

دوم مرکباتی که دارای نفس نباتی است یعنی دارای صورتی است که قوه یا قذم در آن درازد و خوردن تولید مثل در آن موجود است و حس و حرکت اراده ندارد

قسم سوم مرکباتی که دارای نفس حیوانی است و علاوه بر قواهایی که برترندیم ، حس و حرکت اراده نیز دارد

انسان به قسم غنی معدن ، نبات و حیوان ، موالید ثلاث نامیده می شوند

۵) چرا ماده از صورت منفک نمی شود؟

ماده نفس و صورت همیشه همراه هم بوده و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند

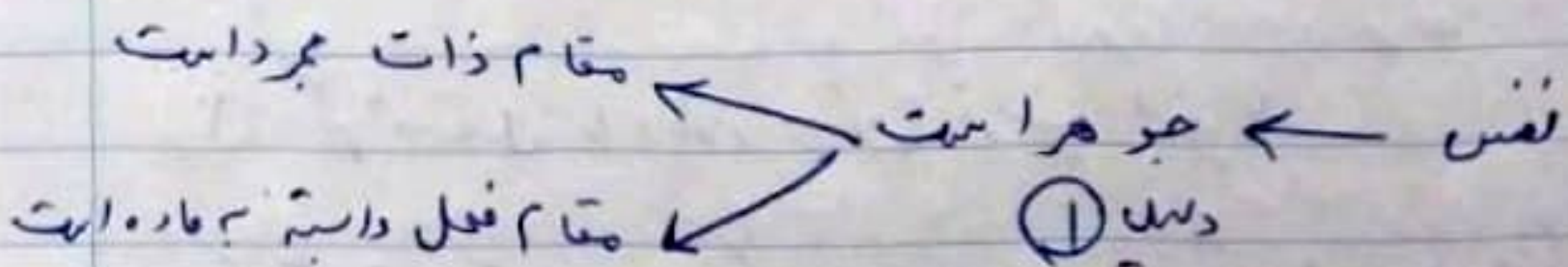
اما اینکه ماده از صورت جدا نمی شود ، از آن روست که حقیقت ماده نفس چیزها جز قوه و استعداد محض است و از این رو ، برای تحقق یافتن باید به فعلیت جوهری آنها دانسته باشد تا با آن متحد گردد

زیرا هیچ موجودی بدون فعلیت ، تحقق پیدا نمی کند و از طرف دیگر تنها صورت است که می تواند نفس را انجا کند بنا بر این نخستین اول قدام ثابت می گردد

اما آنچه صورتی که شایسته قناریت با عاده را دارد
 از آن حد آنجا گردد ، از آن دست که هر نوعی که حس در
 تجربه بدان دست یابند ، مستعد تغییر و تحول بوده است
 این اصل پذیرفته شده است
 که از علوم طبیعی گرفته شده و از طرفی هر چه دارایی خود
 استوار باشد از عاده خالص نخواهد بود ، بنابراین
 جنبش دوم مدعا هم ثابت می شود

۷ تجرد نفس را با یک دلیل اثبات کنند

نفس یعنی جوهری که در تمام ذات مجرد از ماده دلی در
 تمام فعل وابسته به آن است ، وجود دارد ،
 زیرا ماده خود چیزی به نام علم می یابیم و در حالی خود به
 اثبات رسیده است که صورت علم ، تجرد از ماده اند و وجودشان
 برای عالم دنیای آن حاضر است
 حال اگر نفس که عالم به آن صورت است ، با مبر بودن از قوه
 و فعلیت صرف ، مجرد نباشد ، حضور چیزی نزد
 او معنا ندارد ، بنابراین نفساً تعقل کننده آدمی
 مجرد از ماده است و از طرف دیگر ، نفس آدمی جوهر
 است نه عرض زیرا صورت نوعی جوهر است
 و صورت جوهر نزد ما جوهر همراه در



۸ چگونه به توان وجود عقل را با اثبات رساند؟

عقل وجود دارد؛ زیرا نفس در مرتبه عقل حیولایی، سبط استعداد دریافت صور معقول را دارد و لذا نفس برای آنکه واحد آن صور شود نیاز به نفس دارد که به آن فعلیت دهد و خود نفس که طبق قرص بالقوه است، نمی تواند این نفس را ایجاد کند
و هیچ امر مادی دیگری، بنا بر این فعلیت دهند؛ به نفس جوهری است مجرد و بره از قوه و استعداد و این جوهر مجرد همان عقل است

نفس (در مرتبه حیولایی) ← (ادل وجود) ← استعداد
مهور معقول را دارد
برای آنکه واحد این صور شود ← عقل نیاز دارد
باین فعلیت برسد
نفس ← بالقوه است

درس ۲۴ صفحه ۲۶۰

۱- مقوله کم را تعریف کنید و مقوله را که در تعریف آن به کار رفته است شرح دهید

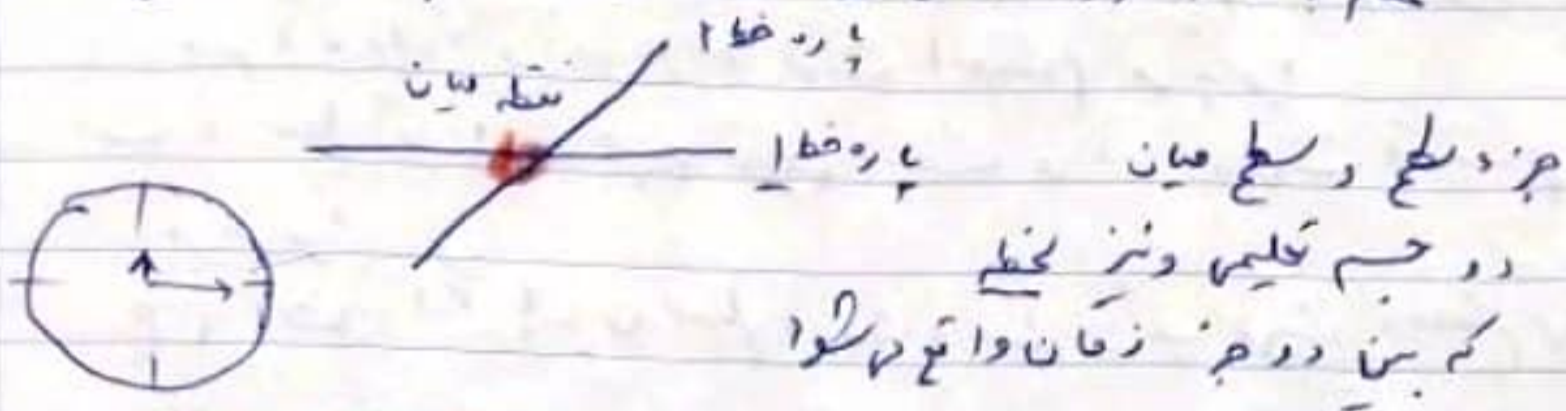
کم عرض است که ذاتاً تقسیم دهی می پذیرد و آن را به متصل و منفصل تقسیم کرده اند

۲- کم متصل را بطور مشروح تعریف کنید؟

کم متصل آن است که میان افراد مفروضش حد مشترک به توان یافت

مراد از حد مشترک چیزی است که اگر به عنوان آغاز یکی از دو چیز در نظر گرفته شود به توان آن را آغاز جز دیگری هم داشت

و اگر پایان یک چیز اعتبار شود بتوان آن را پایان جز دیگری هم به علاوه آورد. مانند نقطه میان دو پاره خط میان دو



۳ - کلمه منفصل را به شرح زیرین کنید

کلمه منفصل کلمه است که چندین حد مشترک میان اجزای آن بتوان در نظر گرفت.

مانند عدد پنج که اگر آن را به سه دو تقسیم کنیم حد مشترک پنج آنرا نخواهد بود. زیرا اگر حد مشترک وجود داشته باشد یا جزئی از آنهاست که در این صورت باید عدد پنج چهار بزرگ یا خارج از آنهاست که در این صورت عدد پنج سه مه شود و این خلاف فرض است

۴ - اقسام اولیه کلمه منفصل را با ذکر تعریف هر کدام بیان کنید

کلمه متصل به دو قسم قار و غیرقار منقسم می شود قار آن است که اجزای مفروضش با هم مرصدا باشند مانند خط

و غیرقار به عکس اجزایش با هم مرصدا نمی شوند کلمه غیرقار همان زمان است که هر جزء مفروضش تنها وقتی تحقق می یابد که جز قبلی برسد و جزء بعدی هندی به

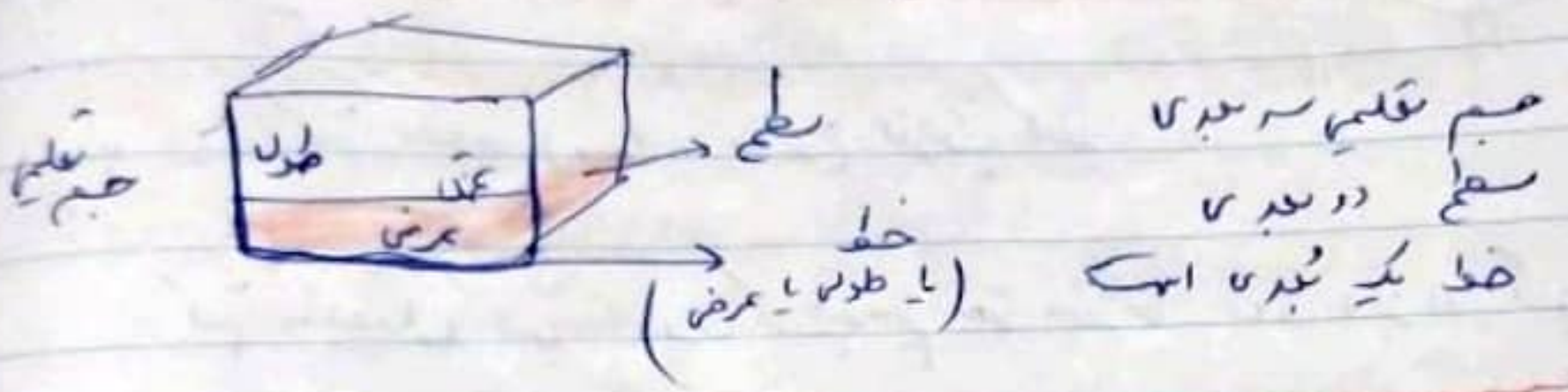
وجود نیاید است

۵- اقسام کلمه متصل قاره الذات را ذکر و معرفت کنید

۱- صیغه تعلیمی

کلمه متصل قاره الذات ۳ قسم است
 ۱- سطح
 ۲- خط
 ۳- نقطه

الف) صیغه تعلیمی که در جبات سه گانه صیغه صلیبه (طول، عرض و عمق) سرایان دارد و در هر سه جهت انقسام می پذیرد
 ب) سطح که پایان صیغه تعلیمی است و در دو جهت انقسام می پذیرد
 ج) خط که پایان سطح است و فقط در یک جهت منقسم می شود



۶- ویژگی های کلمه متصل را فقط نام ببرید

الف) هیچ یک از انواع آن تضاد برقرار نیست زیرا هیچ کدام شان موضوع مشترک ندارند
 حال آنکه برای تحقق تضاد، اشتراک در موضوع ضروری است

ب) ذاتاً قابل تقسیم و همی است

ج) چیزی ندارد که علاوه بر آن است یعنی چیزی که با حذف مکرر آن کلمه، آن را نابود نکند

د) تساوی و عدم تساوی از ویژگی های کلمه اند و انصاف سایر امور به آنها به واسطه کلمه است

ها تناهی (اقدار محدود) و عدم تناهی (اقدار نامحدود) نیز از ویژگی‌های کلماتند و این دو مانند سایر کلماتند

چرا در کیفیت تضاد راه ندارد

زیرا در تضاد باید موضوع مشترک باشد حال آنکه در کلمه موضوع مشترک نیست و برای تحقق تضاد اشتراک در موضوع ضروری است

۸ - مقوله (این) را تعریف کنید و تفاوت (این) حقیقی را با (این) غیر حقیقی برنگرد

مقوله (این) هستی است که در واسطه انقباض و انبساط مکان تحقق یابد این بر دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی

این غیر حقیقی در موردی است که مکان فراخ تر از سازه منسوب به آن باشد به عکس این حقیقی

مانند آنجا که پریم ، حسن در اثنای است ، اثنای مکان حقیقی صحت نیست و بودن در اثنای نیز این حقیقی اوست

هم چنین است : بودن حسن در خانه و بودن حسن در راه

۹ مقوله متی را تعریف کنید و تفاوت میان حقیقی را با میان غیر حقیقی بیان کنید

متره می هستی است که بر اثر انتساب میاد بزمان
و بودنش در آن به وجود می آید

مثلاً هستی اصفاً می یک حرکت دارد، اما ما را غیر حقیقی
علاوه بر حرکتی که بدان منسوب است گنجا می حرکت دیگری
را نیز دارد

مثال
متر حقیقی
مثلاً در جابرا دیگر علاوه بر آن حرکت ظرفیت حرکت دیگری
را نیز دارد مثل آنکه ما موسم میخ در فلان ساعت استراحت
را گفتم یا در فلان روز گفتم و یا در فلان ماه ،
یا آنکه گفتم آن جهت تلاکب دفعی به طول انجامیده است

۱۰ متره وضع را با ذکر مثال تعریف کنید

متره وضع هستی است که از نسبت اجزاء یک شیء به یکدیگر

و نسبت مجموع آن اجزاء به خارج پدید می آید ، مانند اسباده
بودن که نسبت خاصه برایش انسان است و از نسبت خاصه
که بین خود اعضا انسان با یکدیگر و نیز بین آنها با خارج
برقرار است پدید می آید به این صورت که سرش با لاله
پاهایش پایین تر از مرتبه است



اسباده بودن
انسان

۱۱ مقوله جده را ماذکر مثال تعریف کنید

جده که به آن ملک عصم گفته می شود هیبتی است که از ^{جده} احاطه ^{بسی} بر ^{شس} و ^{دگر} چنانکه احاطه کننده با جا یا احاطه کند جا شود پدر آید

خواه این احاطه به طور کامل باشد مانند چادر بر سر داشتن یا به طور ناقص باشد مانند پراهن بر سر

داشتن یا کفش به پا داشتن



جده
→ چادر احاطه کامل
جده
→ ناقص احاطه ناقص

۱۲ مقوله اضافه را تعریف کنید و تفاوت آن را با سبب توضیح دهید

مقوله اضافه هیبتی است که از تکرار سبب بین دو چیز به وجود می آید پس سبب به تنهایی ، اضافه مقولس را به وجود می آورد بلکه آن را سبب نهاد مورد نظر از آن جهت که سبب به چیزی است که آن چیز منسوب الیه آن است به وجود می آورد مانند پدر که از آن جهت که پدر این فرزند است به او ، از آن جهت که فرزند او است ، سبب دارد

۲- اضافه متشابه الاطراف و مختلف الاطراف را با ذکر مثال توضیح دهید

اضافه دو قسم دارد: اضافه ای که دو طرف آن سببه یکدیگرند
(متشابه الاطراف) مانند برادری و برادری

و اضافه ای که دو طرف آن مختلف اند (مختلف الاطراف) مانند پیری و فرزندگی

۳- مقصود از (تأاندا متصافین) در وجود و عدم و در توه و فعل صیغه

از جمله و نیزها را افعال اضافه آن است که دو طرف اضافه

عنی متصافین، از صیغه وجود، عدم و نیز توه و فعل همتا و برابر
یعنی اگر یکی موجود باشد دیگری نیز موجود خواهد بود

و اگر یکی بالفعل باشد دیگری نیز بالفعل خواهد بود

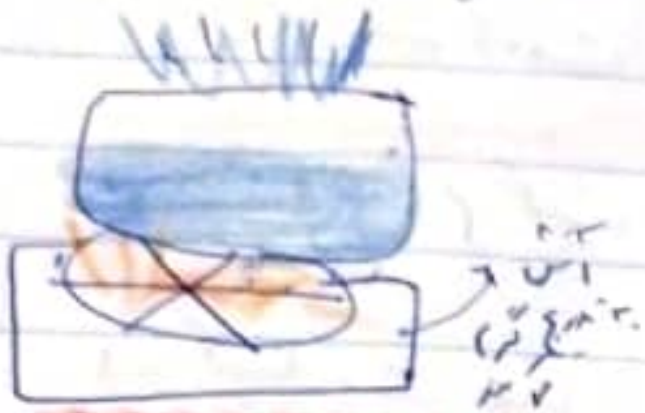
اصان ندارد که طرف موجود و طرف دیگر معدوم باشد یا یک طرف بالفعل و طرف دیگر بالقوه باشد

۴- مقوله فعل بر ایا ذکر مثال تعریف کنید

مقوله فعل عبارت است از هدیف به سمت آمده از تا اثر عامل
مدرثر در زمان تا اثر

مانند کیفیت پیر آمده از گرم کردن ماده گرم کننده
در زمان گرم کردن

مثلاً وقتی ظرف آب روی آتش است و آتش آن را تدریجاً گرم می‌کند، حالت خاص در زمان گرم کردن تدریجاً آتش بر آب، اما آتش پدید می‌آید فعل نام دارد



حالت خاص در زمان گرم کردن
برای آتش پدید می‌آید

۵) مقوله انفعال را با ذکر مثال تعریف کنید

هیئتی است که از اثر پذیری شیء متأثر در حال اثر پذیری
پدید می‌آید مانند هیئتی که از گرم شدن آب مثلاً تا وقتی
در حال گرم شدن است پدید می‌آید

انفعال حالت آب را در نظر بگیرید و متوجه گرم شدن
ش آتش

۶) چرا در تعریف مقوله فعل و انفعال قید (تدریج) اخذ می‌شود

تکرار دادن قید (تدریج) در تعریف مقوله فعل و انفعال برای
آن است که فعل و انفعال‌ها یا هم‌اگره‌ها هستند
از تعریف خارج شوند مانند فعل واجب تقابل که با بیرون
کردن عقل از عدم و آوردنش به وجود، کاری انجام
داده است و مانند انفعال و اثر پذیری عقل
که از عدم خارج شده و تماماً دلیل امکان ذاتی اش
در وجود لاگردد

کلیف کلمه شکیب

متدله کلیف را ترف کسند - ۷

متدله کلیف عرفه است که زاناً نه فستت مه پیرد و نه شکیب
و ۴ دسته است

۸ - اقسام کلیف را با ذکر مثال نام ببرید

- ۱ - کلیفیات نفسانیه مانند علم، ترس، باس، امید
- ۲ - کلیفیات ویریه گمبایات مانند استقامت، انحاء
- ۳ - کلیفیات استعدادیه که با آن قوه و لافده مه پیرد
مانند آحادیه زیاد برای اثر پیرد و اثر ناپیردیه اصل
- ۴ - کلیفیه محسوسه
 - ۱ - کلیفیه سیه که زود برطرف شود
 - ۲ - کلیفیه سیه که تا بقوه مانده زود